

کتابت این کتاب در روز دوشنبه ۱۰۰۰
در شهر کاشان

کوه کربلا
سستی کردی و لشکر سفیدی را بنام لاجرم دشمنی روی نمودند
برادری بود که در این جنگ از ساجی دروغ دروغ آیدش دست بردار
بر تیغ یکی از آنان که غدر کردند با حقن دوشی داشت ملائمتش
کردم و کفم داشت و با ساس و نعل و ماغی شناس که با نعل کفم حال
از خدوم قدیم برگردد و حقوق نم سالان در کوه کفم اگر
بگویم معذرت داری بگویم شاید که درین واقعه چون و کفم
در کوه و سلطان بزرگسپاه بجای کند با او جان خواری نمود کرد
بیت در بره مرد سباهی را سر ببرد و کشتن بر می سر
بهدر عساکر
در وینا در آمد و در کت حجت ایشان در و انز کرد و حجت
خاطرش دست داد ملک بگردید و خوش کرد و غسل
فرمود قبول کرد و کفم معزول بر که مشغول
انامکه کبک حافیت بنشینند. در آن سگ و دهان مردم
بستند. کافه بر برین قلم ننگستند. و زد دست
و زبان حرف گویان رسند. ملک گفت خرابی را فرود میداد که
ببین آن بکنند در قتلگاه

سید نصر بن محمد
ادامه ای از اصول بطش
و خادوی بطش و القدر
حاکم بطش و اعظم

بار دیگر اودل خوشی
او نو مشردر
انها که
زمان مردم
اودوست

باید

باید که تیر سر ملک را نماید و در کت خود کند کانی آنت که دل
بجین کارها در نه حدت میانی بر عهد خان آزان ترف دارد
که استخوان خورد و فغانور نیاز دارد سیاه کوش را گفتند
ترا ملازمت حجت شریک کار آمد و پیش سبب اختیار افاد گفت
تا فصله صیدش بخورد و از تر دشمنان در بنیاه صورتش زنگار
مسکن گفتند که اکنون نعل جانیش در آمیزی و بشکر محض اعتراف کرد
چرا نزد کفم تا بنیاد با جلقه مفاصحت در آورد و از زندگان خانی
خود سار و گفتا میکان از بطش او این بنیم. بیت اگر صد سال
بر آفتی آورد. اگر بگویم برو افت بسوزد. افتد که ندم حجت
سلطان از بر ساید و مانند کسر برود. و گفته اند کمال از نعل
طبع بادش خان بر خیزد باید بود که با خنده سیلابی بر کشد و بر شای
خلعت بخند و گفته اند نظرافت بسیار خیزد بر آنت و عیب حکیمان
شیر تو بر سر قدر خونین بشن و قمار. باره و طرافت بند عمار
کلاره حکایه یکی از رفیقان شکایت روزگار نامید عبد
بتر ز من آورد که کجای اندک دارم و عیان بسیار و کافار فاطمه
توجه

درست صورت او در کت است

سایه خوف امین

زرد آید

طاعت و حدت

موس و سودا آدونه

نامها جویش و اوست

توجه

Copyright © Chung Sikkang University